# ب) قول زمخشری ذیل آیه «حتی یطهرن»

مورد دیگر هم در جلد یکم کشاف، صفحه ۲۶۵ است.

> حتى يتطهرن. ويطهرن بالتخفيف. والتطهر: الاغتسال. والطهر: انقطاع دم الحيض. وكلتاالقراءتين مما يجب العمل به[1]

یعنی فضای بحث او فضای وجوب عمل به آن‌ها است. یعنی قرائتی مقبول است.

این‌ها شواهد بر چیست؟ بر این‌که اگر در یک جا به قرائتی اشکال کرد، به این معنا نیست که اصل تعدد نزول و تواتر را اشکال می‌کند. بلکه در اینجا او با این شخص قرائت مشکل دارد. این هم یک شاهدی از ایشان است.

شاگرد: به ذهنم می‌آید به‌خاطر حرف سید نعمت الله و فیض کاشانی در روایت حرف واحد، دو بحث با هم خلط می‌شود که مرتب خودش را نشان می‌دهد. یک بحث این است که تواتر داریم یا نه، یک بحث این است که حرف واحد است یا نه. یعنی ممکن است کسی مخالف تواتر باشد اما قائل به تعدد قرائات باشد.

استاد: بله، من عنوانی نزدیک به فرمایش شما دارم. اشکال در تواتر قرائات به‌معنای انکار اصل تعدد نزول قرائات نیست. این‌ها نکات خیلی مهمی است. یک دفعه در فضای بحث می‌بینید که این دقائق با هم مخلوط می‌شود.

## تشیع صاحب شرح کافیه

نکته بعدی در عبارت جناب رضی است. اگر مقدمه محقق را ببینید...؛ من عرض کردم هر کجا رضی در کتاب اسم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌برند، رضی الله عنه می‌آورد. کرّم الله وجهه می‌آورد. حتی اسم عمر را که می‌آورد رضی الله عنه می‌آورد. گویا یک چیزی است که از مثل رضی ممکن نیست. عرض کردم ظاهرش این است که چندین فاصله زمانی طولانی، کتاب ایشان اساساً توسط اهل‌سنت استنساخ می شده. چرا این را عرض می‌کنم؟ ولو محقق کتاب می‌گوید او خودش شیعی است اما رضی الله عنه می‌گوید. یعنی محقق رضی الله عنه را به خود شیخ رضی نسبت می‌دهد. البته ایشان سید هم هستند. من می‌خواستم با سید معروف اشتباه نشود.

شاگرد: به اسم شیخ معروف است.

استاد: در صفحه‌ای که در شرح حال ایشان گذاشته‌ام ... .

علی ای حال اولی که ایشان شروع کردهاند کار را تمام کردهاند. ولو محقق کتاب میگوید منظور از مشهد غروی، مدینه است. خب وقتی ایشان شیعه هستند چرا به مدینه بگویند مشهد غروی؟! او میگوید ارجح نزد من این است که در مدینه ساکن بوده. ایشان میگویند هر چه که کتاب من خوبی دارد از صاحب مشهد غروی است؛ صلوات الله علی مشرفها. آن جا که صلوات الله میگوید عبارت خودش است. بقیه آن معلوم نیست. چقدر هم شواهد میآورد. سر تا پای کتاب پر از شواهد از نهجالبلاغه است. آن جایی که ایشان از شقشقیه شاهد آوردهاند، محقق میگوید «کان هذه العباره فی بعض خطب علی علیهالسلام»!

شاگرد: محقق سنی است؟

استاد: بله. ایشان خیلی زیاد از نهجالبلاغه شاهد میآورد. یا در آن جایی که میگوید «اصطفی المرتضی المصطفی[2]»؛ شاید ایشان سه بار میگویند. ایشان میگوید آن جایی که معنا معلوم است مشکلی ندارد؛ برگزید مرتضی مصطفی؛ کدام مفعول است؟ مفعول مقدم شده. محقق میگوید معلوم است که شیعه است و الا سنی که اینطور نمیگوید.

در انتساب قول عدم تواتر جمیع قرائات به شیخ رضی

غیر از مقامات و بزرگواری ایشان آن چه که میخواهم در کتاب ایشان عرض کنم این است: در جلد دوم، صفحه دون و هشت؛ میفرمایند:

> ولما تقرّر أن الاتباع هو الوجه مع الشرائط المذكوره ، وكان أكثر القراء على النصب في قوله تعالى: (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ)، تكلّف جار الله، لئلا تكون قراءة الأكثر محمولة على وجه غير مختار ، فقال : «امرأتك» بالرفع ، بدل من «أحد» وبالنصب مستثنى من قوله تعالى : (فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ) لا من قوله «وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ»، فاعترض عليه المصنف، بلزوم تناقض القراءتين ، إذن ، ولا يجوز تناقض القراءات ، لأنها كلها قرآن ، ولا تناقض في القرآن ، قال ، وبيان التناقض أن الاستثناء من «أسر» يقتضي كونها غير مسرى بها ، والاستثناء من (لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ) ، يقتضي كونها مسرى بها [3]

**«ولما تقرّر أن الاتباع هو الوجه مع الشرائط المذكوره ، وكان أكثر القراء على النصب في قوله تعالى: (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ)، تكلّف جار الله، لئلا تكون قراءة الأكثر محمولة على وجه غير مختار**»؛ یعنی به نحو شذوذ نباشد. این تکلف میشود.

**«فاعترض عليه المصنف**»؛ ابن حاجب از تکلف زمخشری جواب داده؛ جواب او روی مبنای معروف است.**«بلزوم تناقض القراءتين، إذن، ولا يجوز تناقض القراءات، لأنها كلها قرآن، ولا تناقض في القرآن**»؛ رضی این را نقل میکند. خب در اینجا خیلی مناسب بود که رضی جواب بدهند لانسلم تواتر القرائات، پس یکی از آنها حجت است. اینکه مانعی ندارد. اما به جای اینکه آن جواب را بدهند، دو قرائت را طوری معنا میکنند که بعد میگویند تناقضی نیست. میگویند چرا میگویی تناقض است؟! این هم شاهدی از خود کلام رضی است که وقتی فضا به این صورت است ایشان نمیگویند تناقض را به اینکه متواتر نیستند دفع کنیم. نه، جواب میدهند که تناقض نیست و هر دو را میپذیرند.

شاگرد : به نظرم شاهد خوبی نیست. به این خاطر که مبنای اشان بر در نیست بلکه این است که هر جا که به لحاظ نحوی نتواند قرائتی را توجیه کند میگوید لانسلم. میگوید اینجا قابلیت توجیه دارد لذا از آن استفاده نمیکند. یعنی بهخودیخود شاهد نمیشود تا بگوییم برای او تواتر مهم بوده.

استاد: من که نگفتم تواتر برای او مهم بوده. من گفتم وقتی رضی میگوید لانسلم، به این صورت معنا میکنند که لانسلم التواتر در تکتک قرائات هفت گانه. یعنی از حرف او عمومیت سلب را میفهمند. و حال اینکه اشان سلب عموم میکند. حرف اشان الکل یرتفع باحد اجزائه است. آنها میگویند الکل ارتفع بجمیع الاجزائه. لذا رضی اصلاً تواتر را قبول ندارد. عرض من به این صورت بود. لذا روی این مبناء خوب است. اشان در فضای میرود که هر دو قرائت را میپذیرد و توجیه میکند و میگوید دیدی که تناقض نشد.

شاگرد: اشان قائل به تعدد قرائات بوده و درعینحال تواتر را هم قبول ندارد.

استاد: من هم که همین را میگویم. اشان تواتر را در جمیع قرائات قبول نداشته و تعدد را و اصل حصول تواتر در بخشی از اینها را قبول داشته. عرض من همین است. البته نمیگویم حرف من درست است. این تنها بهعنوان شاهدی است که احتمالش هست. شما ممکن است بررسی کنید و عکس آن را بگویید. من فعلاً امروز این دو را دیدم. کشاف که برای من خیلی جالب بود. صریح میگوید که حضرت هر دو را خواندهاند. بعد میگویند ممکن نیست این دو یکی باشند. شاهد خوبی برای حرف ما بود.

شاگرد: رضی شرط تواتر را برای قرائات قبول داشته؟

استاد: نه، دیروز عرض کردم که اشان برای مطلب ادبی حتی به قرائات شاذه استشهاد میکند. و حال آنکه حمزه و امثال آن برای قرن دوم هستند. خیلی از صاحبان قرائات شاذه ای که رضی به آن استشهاد میکند، بعد از سیبویه وفات کردهاند. یعنی او به قرائت اجتهادی کسی که بعد از سیبویه است، استشهاد میکند؟! نفس استشهاد بزرگان اهل ادب به قرائات، دال بر این است که این قرائات را جلو میبرند، بهنحویکه بتوانند به آن استشهاد کنند. بنابراین رضی تواتر را شرط قرآنیت و استشهاد نمی دانسته. میگوید لانسلم؛ قبول ندارم. ولی اصل قرآن را و ای تواتر قرآن را – حرف زرکشی- جدای از تواتر القرائات مثلا می داند، حالا کجا اشان بیشتر توضیح داده است را باید بیشتر تفحص کنیم که لُبّ نظر اشان چیست.

شاگرد: اگر روی نظر شیخ رضی مانور داده شود خوب است. یعنی اشان اصلاً برای قرآن دانستن یک جمله، تواتر را شرط نمیدانستهاند.

استاد: ابن جزری هم همین را میگوید. میگوید اگر سند داشته باشد کافی است.

شاگرد: یعنی چون این ذهنیت را داشته اینطور حرف میزند. برخلاف سیدنعمت الله که اگر تواتر نداشت معلوم نمیشود که قرآن نیست. لذا مانور دادن روی این حرف رضی که تواتر را شرط قرآنیت نمی دانسته خوب است. همینجا هم که قرائت شاذه را میآورد شاهد آن است. مانند اقوال عرب که با تواتر به ما نرسیده است.

استاد: بله، به یک شعری استشهاد میکنند که اینطور است. این هم به قرائت شاذه استشهاد میکند و قبول میکند که این قرائت جلو میرود. نه اینکه برای خود این قاری است.

شاگرد۲: جلو میرود یعنی قرآن است؟

استاد: یعنی اگر اجتهاد قاری بدان آن را نمی‌آورد، چون حمزه بعد از سی‌ویه وفات کرده.

شاگرد۲: اجتهاد او نیست. ولی شاید پیامبر آن را نخوانده باشد.

استاد: مانعی ندارد. همین برای ما بس است که او آن را جلو ببرد و قبول داشته باشد که برای آن زمان است. اما اینکه حضرت آن را خواندند ای عرب خواندند، به مقصود او ضربه ای نمی‌زند.

شاگرد:...

استاد: یعنی می‌گوید برای انتساب و قرآنیت آن، تواتر شرط نیست و برای استفاده علمی خودمان کافی است و برای خواندن در نماز ایشان که کتاب فقهی ندارد تا ببینیم در فقه چه فرموده. چه بسا داشته باشند اما در دست ما نیست.

شاگرد۲: تمسک به قرائات شاذه اعم از قرآن بودن نیست؟ چون آنها می‌گویند که باید به کلام فصیح برسد. شاید اگر به قرن دوم برسد می‌توانیم به آن استشهاد کنیم اما اینکه قرآن باشد ای نه، می‌تواند قرائت صحابه ای تابعین باشد اما قرآنیتش ثابت نشود.

استاد: بله، درست است. یعنی ملازمه ای ندارند. ایشان که می‌گویند قرائت است ملازمه ای ندارد که منزل من عند الله باشد.

---

[1]همان ج۱ ص۲۶۵

[2]شرح الرضيّ‌على الكافية ج۱ ص۸؛ وقد تبينت من تأملي في هذا الكتاب ما يرجح «أنه شيعي» فقد حرص في تمثيله لبعض القواعد أن يبرز هذا الاعتقاد عنده ، حيث مثل لتقدّم المفعول على الفاعل عند قيام القرينة بقوله:«استخلف المرتضى المصطفى صلّى الله عليه وسلّم» ، كما مثل في باب المركبات بقوله : «كما تقول: الحسين رضي الله عنه ثالث الاثنين عشر» ، وهذه عبارات ناطقة بالتشيّع.

[3]شرح الرضيّ‌على الكافية ج۲ ص۹۸

---

بازبینی #2
ایجاد شده 23 مارس 2024 20:04:44 توسط ... .
به روزرسانی شده 15 مه 2024 13:29:22 توسط ... .